

## پرسیدن فریدون نژاد خود را از مادر

ز البرز کوه اندر آمد به دشت  
که بگشای بر من راز نهفت  
کیم من ز تخم کدامین گهر  
یکی دانشی داستانم بزن  
بگویم ترا هر چه گفתי بگویی  
یکی مرد بد نام او آبتین  
خردمند و گرد و بی آزار بود  
پدر بر پدر بر همی داشت یاد  
نبد روز روشن مرا جز بدوی  
از ایران به جان تو یازید دست  
چه مایه به بد روز بگذاشتم  
فدا کرده پیش تو روشن روان  
برست و برآورد از ایران دمار  
همان اژدها را خورش ساختند  
که کس را نه ز آن بیشه اندیشه یی  
سراپای نیرنگ و رنگ و نگار  
نشسته به بیشه درون شاه فش  
همی پروریدت به بر بر به ناز  
برافراختی چون دلاور پلنگ  
یکایک خبر شد سوی شهریار  
گریزنده ز ایوان و از خان و مان

چو بگذشت از آن بر فریدون دو هشت  
بر مادر آمد پژوهید و گفت  
بگو مرا تا که بودم پدر  
چه گویم کیم بر سر انجمن  
فرانک بدو گفت کای نامجوی  
تو بشناس کز مرز ایران زمین  
ز تخم کیان بود و بیدار بود  
ز تهمورث گرد بودش نژاد  
پدر بد ترا و مرا نیک شوی  
چنان بد که ضحاک جادوپرست  
ازو من نهانت همی داشتم  
پدرت آن گرانمایه مرد جوان  
ابر کتف ضحاک جادو دو مار  
سر بابت از مغز پرداختند  
سرانجام رفتم سوی بیشه یی  
یکی گاو دیدم چو خرم بهار  
نگهبان او پای کرده بکش  
بدو دادمت روزگاری دراز  
ز پستان آن گاو طاوس رنگ  
سرانجام ز آن گاو آن مرغزار  
ز بیشه ببردم ترا ناگهان

بیامد بکشت آن گرانمایه را  
وز ایوان ما تا به خورشید خاک  
فریدون چو بشنید بگشاد گوش  
دلش گشت پر درد و سر پرز کین  
چنین داد پاسخ به مادر که شیر  
کنون کردنی کرد جادو پرست  
بپویم به فرمان یزدان پاک  
بدو گفت مادر که این رای نیست  
جهاندار ضحاک با تاج و گاه  
چو خواهد ز هر کشوری سدهزار  
جز اینست آیین پیوند و کین  
که هر کو نبیذ جوانی چشید

چنان بی زبان مهربان دایه را  
برآورد و کرد آن بلندی مغاک  
ز گفتار مادر برآمد به جوش  
به ابرو ز خشم اندر آورد چین  
نگردد مگر ز آزمایش دلیر  
مرا برد باید به شمشیر دست  
برآرم ز ایوان ضحاک خاک  
ترا با جهان سر به سر پای نیست  
میان بسته فرمان او را سپاه  
کمر بسته او را کند کارزار  
جهان را به چشم جوانی مبین  
به گیتی جز از خویشتن را ندید

پژوهید: جویا شد

گهر: نژاد

سر انجمن: نزد مردم

داستانم بزن: بگو مرا

گرد: دلاور

نیرنگ: پرنقش

پای کرده بکش: چهار زانو نشسته

مغاک: گودال

آزمایش: تلاش، کوشش

گاه: تخت پادشاهی

نبیذ یا نبید: شراب خرما یا کشمش

نامجوی: دلاور

دست یازیدن: دست دراز کردن

از مغز پرداختند: از مغز خالی کردند

یکایک: ناگهان

## مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۶. <http://www.farhangiran.com>